

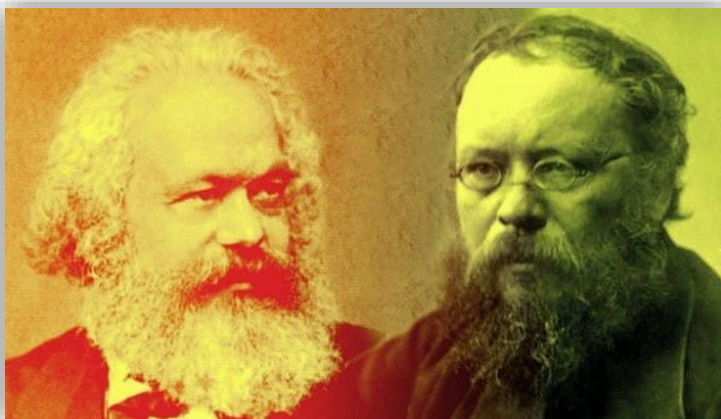
درباره‌ی پرودون

نامه به یوهان شوایتزر، ۲۴ ژانویه ۱۸۶۵

کارل مارکس



ترجمه‌ی علی رها



دیروز نامه‌ای از شما دریافت کردم که در آن قضاوت مشروح من را درباره پرودون درخواست کردید. کمبود وقت مانع از برآورده کردن خواسته‌ی شما است. علاوه بر این، من هیچ یک از آثار او را در دست ندارم. با این حال، برای اینکه حسن نیت‌ام را به شما ثابت کنم، به سرعت و مختصر رؤوس آن را یادداشت می‌کنم. سپس شما می‌توانید آن را تکمیل کنید، به آن اضافه کنید یا از آن کم کنید - به‌طور خلاصه هر کاری دوست دارید انجام دهید.

نخستین تلاش‌های پرودون را دیگر به یاد نمی‌آورم. اثر دانش‌آموزی او در مورد *دانشگاه لانگ* نشان می‌دهد که او چگونه به صورت شتاب‌زده با مشکلاتی سروکله زد که برای حل آنها هنوز فاقد اولین عناصر دانش بود.

اولین اثر او، «مالکیت چیست؟»، بی‌تردید بهترین کار اوست. اگر نه به دلیل تازگی محتوا، حداقل به دلیل شیوه‌ی جدید و جسورانه‌ی بیان ایده‌های قدیمی، اثری دوران‌ساز است. او می‌دانست که در آثار سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های فرانسوی «مالکیت» نه تنها به طرق مختلف نقد شده، بلکه به شیوه‌ای آرمان‌شهری «لغا» شده است. در این کتاب پرودون تقریباً در همان ارتباطی با سنت سیمون و فوریه قرار دارد که فوئرباخ با هگل داشت. در مقایسه با هگل، فوئرباخ مطمئناً ضعیف است. با وجود این، او پس از هگل دوران‌ساز بود، چون بر برخی نکاتی تأکید کرد که برای آگاهی مسیحیان ناخوشایند بود، اما برای پیشرفت نقد مهم بود، نکاتی که هگل در *ابهامی رازگونه* باقی گذاشته بود.

می‌توان بیان کرد که در این کتاب پرودون هنوز یک سبک تنومند وجود دارد. و ازدید من آن سبک، شایستگی اصلی آن است. واضح است که حتی در جایی که او فقط مطالب قدیمی را بازتولید می‌کند، پرودون همه چیز را به شیوه‌ای مستقل کشف می‌کند - یعنی آنچه می‌گوید برای خود او تازگی دارد و به این عنوان جدید تلقی می‌شود. سرکشی تحریک‌آمیز، که دست روی «مقدس‌ترین مقدسات» اقتصادی می‌گذارد، پارادوکس مبتکرانه‌ای که درک عامیانه‌ی بورژوازی را به سخره می‌گیرد، انتقاد خردکننده، کنایه‌ی تلخ، و این‌جا و آن‌جا، آشکار کردن احساس عمیق و اصیل خشم از رسوایی نظم موجود، خلوص انقلابی - همه‌ی اینها خوانندگان «مالکیت چیست؟» را

برانگیخته کردند و در نخستین انتشار آن، محرکی نیرومند ایجاد نمودند. در تاریخ مشخصاً علمی اقتصاد سیاسی، به‌سختی می‌توان از این کتاب نام برد. اما در علوم و نیز در تاریخ رمان، آثار پرهیجانی از این دست نقش خود را ایفا می‌کنند. برای نمونه، کتاب *مالتوس* در مورد جمعیت را در نظر بگیرید. چاپ اول آن چیزی جز «جزوه‌ای شورانگیز» و ادبی از ابتدا تا انتها سرعت بیش نبود. و در عین حال، این *هجونامه‌ی نژاد/انسانی* چه محرکی ایجاد کرده!

اگر کتاب پرودون را پیش رو داشتیم، می‌توانستیم به‌راحتی چند نمونه برای نشان دادن سبک / *ولیه* او ارائه کنیم. او در قسمت‌هایی که خود او آنها را مهمترین می‌داند، از طرز برخورد کانت به *اضداد* تقلید می‌کند - در آن زمان کانت تنها فیلسوف آلمانی بود که ترجمه‌ی آثارش را خوانده بود - و این برداشت نیرومند را به‌دست می‌دهد که برای او، همانطور که برای کانت، حل *اضداد* در «*ورای*» درک بشر است، یعنی چیزی که برای خود او مبهم باقی می‌ماند.

اما علی‌رغم این بت‌شکنی آشکار، می‌توان پیشاپیش در *مالکیت چیست؟* از یک سو در نقد پرودون از جامعه تناقضی با خاستگاه نظری دهقان کوچک فرانسوی (بعدها *خرده‌بورژوا*) را مشاهده کرد و از سوی دیگر، معیارهای سنجشی که از سوسیالیست‌ها به ارث برده است.

نقص کتاب با همان عنوان آن مشخص می‌شود. این پرسش به قدری بد فرموله شده است که نمی‌توان به درستی به آن پاسخ داد. «*روابط مالکیت*» *باستانی* با روابط مالکیت *فئودالی* و این یک به نوبه‌ی خود با روابط مالکیت «*بورژوایی*» مرتفع شد. بنابراین خود تاریخ نقد خود را بر *روابط مالکیت* پیشین بیان کرده است. در واقع آنچه پرودون با آن سروکار داشت، *مالکیت بورژوایی* مدرن واقعاً موجود بود. چیستی این روابط می‌تواند تنها با یک تحلیل انتقادی از «*اقتصاد سیاسی*» پاسخ داده شود، که شامل کلیت این *روابط مالکیت* گردد، نه این‌که جنبه‌ی *حقوقی* آنها به‌مثابه روابطی وابسته به *اراده*، بلکه شکل واقعی آنها، یعنی *روابط تولیدی*، در نظر گرفته شود. اما از آنجا که پرودون کل این روابط اقتصادی را در مفهوم حقوقی عام «مالکیت»، «*la propriété*»، گرفتار نمود، نمی‌توانست از پاسخی که بریسوت «*Brissot*» با همان

کلمات در اثر مشابهی که پیش از ۱۷۸۹ انتشار یافته بود، فراتر برود: «مالکیت سرقت است»، «*La propriété 'c'est le vol*».

نتیجه‌ی نهایی در بهترین حالت این است که مفاهیم حقوقی بورژوازی «سرقت» به همان اندازه در مورد دستاوردهای «صادقانه» خود بورژوازی نیز کاربرد دارد. از سوی دیگر، از آنجا که پیش‌نهادی «سرقت» به‌عنوان نقض اجباری مالکیت، واقعیت وجودی مالکیت است، در رابطه با مالکیت حقیقی بورژوازی، پرودون خود را درگیر انواع و اقسام اوهامی کرد که حتی برای خود او ناروشن است.

من در مدت اقامتم در پاریس در سال ۱۸۴۴ با پرودون شخصا آشنا شدم. این را در اینجا ذکر می‌کنم چون من تا حدی من نیز در «پیچیدگی» او مقصرم: آنچه انگلیسی‌ها جعل کالاهای تجاری می‌نامند. در جریان بحث‌هایی طولانی که اغلب تمام شب طول می‌کشید، من او را به ضرر خودش آلوده‌ی هگلیسم کردم، چون آلمانی بلد نبود و نمی‌توانست به‌درستی مطالعه کند. پس از اخراج از پاریس، جناب کارل گرون «Karl Grün» کاری را که شروع کرده بودم ادامه داد. او به‌عنوان یک معلم فلسفه‌ی آلمانی نسبت به من از این امتیاز برخوردار بود که خودش هیچ چیز از آن نمی‌فهمید. مدت کوتاهی پیش از انتشار دومین اثر مهم پرودون، فلسفه‌ی فقر، *Philosophie de la misère* و غیره، خود او در نامه‌ی بسیار مفصلی به من از جمله اعلام کرد که: «منتظر آرای انتقادی شما هستم»، «*J'attends votre féru critique*». چنین نقدی را به زودی به‌سوی او پرتاب کردم (در فقر فلسفه و غیره، پاریس ۱۸۴۷) (*Misère de la philosophie*)، به نحوی که به دوستی ما برای همیشه پایان بخشید.

برای برآورد کتاب او، که در دو جلد ضخیم است، باید شما را به ردّی که نوشتم ارجاع دهم. من در آنجا، در میان چیزهای دیگر، نشان داده‌ام که او تا چه حد در راز دیالکتیک علمی نفوذ کرده است و برعکس چگونه در توهم فلسفه‌ی نظرورزانة اشتراک دارد، چون به جای آنکه مقولات اقتصادی را به‌عنوان بیان نظری روابط تاریخی تولیدی در نظر بگیرد که با مرحله‌ی خاصی از رشد تولید مادی منطبق است، آنها را ایده‌های زلی از پیش موجود درهم می‌ریزد، و از این بیراهه یکبار دیگر به خاستگاه اقتصاد بورژوازی می‌رسد. [«وقتی اقتصاددانان می‌گویند که روابط کنونی - روابط تولید

بورژوازی - طبیعی هستند مقصود آنها این است که اینها روابطی هستند که در آنها ثروت ایجاد شده و نیروهای مولده برطبق قوانین طبیعت توسعه می‌یابند. بنابراین خود این روابط قوانینی طبیعی هستند که از تأثیر زمان مستقل هستند. آنها قوانینی جاودانی هستند که باید همواره بر جامعه حاکم باشند. بنابراین تاریخ وجود داشته است، اما دیگر وجود ندارد.» (ص ۱۱۳ اثر من)

علاوه بر این من نشان می‌دهم که دانش وی در مورد «اقتصاد سیاسی» که نقد آن را برعهده گرفته بود، به شدت ناقص و گاهی حتی مانند یک دانش آموز ابتدایی است و به جای این که علم از دانش انتقادی جنبش تاریخی استخراج شود، جنبشی که خودش شرایط مادی رهایی را تولید می‌کند، او و آرمان‌شهری‌ها در پی یک به اصطلاح «علم» هستند که به واسطه‌ی آن از پیش فرمولی برای «حل مسئله‌ی اجتماعی» پرداخته کنند. ردیه‌ی من به‌طور خاص نشان می‌دهد که دیدگاه پرودون در مورد ارزش مبادله، مبنای کل نظریه‌ی او، همچنان مغشوش، نادرست و سطحی است و این که او حتی تفسیر آرمان‌شهری از نظریه‌ی ارزش ریکاردو را با مبنای یک علم جدید اشتباه می‌گیرد. در رابطه با دیدگاه کلی او، من نتایج خود را به این صورت خلاصه کرده‌ام:

«هر رابطه‌ی اقتصادی‌ای یک جنبه‌ی خوب و یک جنبه‌ی بد دارد، این تنها نکته‌ای است که پرودون به خود دروغ نمی‌گوید. او می‌بیند که جنبه‌های خوب توسط اقتصاددانان توضیح داده شده است. طرف بدی که او می‌بیند را سوسیالیست‌ها محکوم کرده‌اند. او ضرورت روابط ابدی را از اقتصاددانان وام می‌گیرد. او از سوسیالیست‌ها این توهم که در فقر چیزی جز فقر نمی‌بینند را به عاریت می‌گیرد (به جای آن که جنبه‌ی انقلابی و مخربی که جامعه‌ی قدیمی را سرنگون خواهد کرد در نظر گیرد). او درباره‌ی تأسی به اقتدار علم با هر دو موافق است. علم برای او خود را به نسبت‌های نحیف فرمولی علمی تقلیل می‌دهد. او مردی در جستجوی فرمول‌ها است. بنابراین، پرودون به خود می‌بالد که هم اقتصاد سیاسی و کمونیسم را نقد کرده است: او مادون هر دوی آنهاست. مادون اقتصاددانان، چراکه به‌عنوان فیلسوفی که فرمول‌جادی در آستین خود دارد، فکر می‌کند می‌تواند از پرداختن به جزئیات اقتصادی ناب صرف نظر کند.

مادون سوسیالیست‌ها، چون حتی در حد نظرورزانه، نه شجاعت کافی و نه بصیرتی کافی برای جهشی بر فراز افق بورژوازی دارد...
 «او می‌خواهد به‌عنوان مرد علم فراتر از بورژوازی و پرولتاریا پرواز کند. او صرفاً خرده‌بورژوازی است که دائماً بین سرمایه و کار، اقتصاد سیاسی و کمونیسم عقب و جلو می‌رود...»

هرچند قضاوت فوق شدید به نظر می‌رسد، اما اکنون باید هر کلمه‌ی آن را تأیید کنم. اما در عین حال، باید در نظر داشت که وقتی من کتاب او را رمز سوسیالیسم خرده بورژوازی اعلام کردم و این را از لحاظ نظری ثابت کردم، پرودون هنوز هم توسط اقتصاددانان سیاسی و هم سوسیالیست‌ها به‌عنوان یک ابر-انقلابی تقبیح می‌شد. به همین دلیل من بعدها هرگز در داد و قال درباره‌ی «خیانت» او به انقلاب شرکت نکردم. این‌که از ابتدا توسط دیگران و نیز خودش بد فهمیده شده بود و در برآوردن امیدهای ناموجه ناکام ماند، تقصیر او نبود.

در مقایسه با مالکیت چیست؟، در فلسفه‌ی فقر کلیه‌ی کمبودهای روش بازنمایی پرودون به طرز بسیار نامطلوبی برجسته شده‌اند. این سبک آن چیزی است که فرانسوی‌ها اغلب *آمیول* می‌نامند. واژه‌های پرطمطراق نظرورزانه، که مدعی فلسفی-آلمانی است، هنگامی به‌طور دایمی به روی صحنه ظاهر می‌گردند که هوشمندی فرانسوی‌اش شکست خورده باشد. لحن پر سروصدا، تجلیل از خود، فخرفروشی، و پرت‌وپلاگویی درباره‌ی «علم» و نمایش جعلی آن، که همواره بسیار ناخوشایند است، دائماً گوشخراش است. به جای گرمای اصیل اولین اثرش، او در اینجا در عبارات معینی، خود را به‌طور منظم در امواج ناگهانی لفاظی غرق می‌کند. علاوه بر این، نمایش ناخوشایند دانشوری خودآموخته، که غرور طبیعی‌اش در اصالت استدلالش پیشاپیش درهم شکسته شده است، و اکنون به‌عنوان یک تازه به علم رسیده، لازم می‌داند که با آنچه نیست و ندارد، تظاهر به برتری کند. سپس ذهنیت خرده‌بورژوازی که به‌عنوان نمونه به شخصی چون *کابته* (Cabete) که برخورد عملی‌اش به پرولتاریای فرانسه شایسته‌ی احترام است، حمله‌ای بی‌رحمانه و حشیانه‌ای بکند، که نه زیرکانه، نه عمیق و نه حتی درست است، و از سویی از شخصی چون دانویر (Dunoyer) (حقیقتاً یک «مشاور ایالتی») تعریف و تمجید کند؛ اگرچه تمام اهمیت این دانویر در تعصب

مضحکی بود که با آن درسراسر سه جلد ضخیم، ملال آور و غیر قابل تحمل‌اش، اصول خشکی را موعظه کرد که هلاوتیوس (Helvetius) آن را به شرح زیر توصیف کرده بود: «On veut que les malheureux soient parfaits» (از بی‌نوا درخواست کمال می‌شود).

برای پرودون، برای کسی که تنها تا چند هفته پیش از انقلاب فوریه به‌طور غیر قابل‌انکاری ثابت کرده بود که «دوران انقلاب‌ها» برای همیشه سپری شده است، انقلاب قطعاً در لحظه‌ی بسیار نامساعدی رخ داد. سخنرانی وی در مجلس ملی، هرچند درایت کمی در مورد شرایط موجود نشان داد، شایسته‌ی تقدیر بود. پس از قیام ژوئن، این عملی بسیار شجاعانه بود. به‌علاوه، از این پی‌آمد خوش‌شانس بهره مند شد که پاسخ مخالف آقای تیر (M. Thiers) به پیشنهادهای پرودون، که او سپس آن را در یک جزوه‌ی ویژه منتشر ساخت، به کل اروپا ثابت کرد که کدام احکام کودکانه‌ای سکان این ستون فکری بورژوازی فرانسه است. در مقایسه با تیر، پرودون در واقع تا حد یک غول عظیم منسوخ برجسته شد.

کشف پرودون درباره‌ی «اعتبار رایگان» و بر آن اساس، «بانک مردمی» (banque du peuple) از آخرین «اقدامات» اقتصادی او بود. کتاب من، سهمی در نقد اقتصاد سیاسی، پاره‌ی نخست، برلین، ۱۸۵۹ (صص ۶۴-۵۹)، ثابت می‌کند که مبنای نظری ایده‌ی او از درک نادرست عناصر اساسی «اقتصاد سیاسی» بورژوازی ناشی شده است، یعنی رابطه‌ی بین کالا و پول، در حالی که روبنای عملی‌اش صرفاً بازتولید طرح‌هایی بسیار قدیمی‌تر بود که به‌مراتب بهتر توسعه یافته بود. این که تحت شرایط اقتصادی و سیاسی خاصی می‌توان از سیستم اعتباری برای تسریع رهایی طبقه‌ی کارگر استفاده کرد، همانطور که به‌عنوان نمونه، در آغاز قرن هجدهم، و دوباره بعداً، در آغاز قرن نوزدهم در انگلستان، انتقال ثروت از یک طبقه به طبقه‌ی دیگر را تسهیل کرد، کاملاً بدون تردید و بدیهی است. اما در نظر گرفتن سرمایه‌ی بهره‌دار به‌عنوان شکل اصلی سرمایه و تلاش برای تبدیل یک شکل خاص از نظام اعتباری که برحسب ظاهر شامل حذف بهره شود، به مبنای دگرگونی جامعه، سراسر یک توهم خرده‌بورژوازی است. رقیق‌تر شده‌ی همین توهم را پیشاپیش می‌توان در میان سخنگویان اقتصادی

خرده‌بورژوازی انگلیس در قرن هفدهم یافت. جدل پرودون با باستیا (۱۸۵۰) در مورد سرمایه‌ی بهره‌دار در سطحی بسیار پایین‌تر از فلسفه‌ی فقر است. وقتی حتی باستیا او را مغلوب خود می‌کند، و هنگامی که حریف ضربات خود را بر او فرود می‌آورد، یاوه‌سرایی مضحک سر می‌دهد.

چند سال پیش برای جایزه گرفتن، پرودون مقاله‌ای درباره‌ی مالیات نوشت، فکر کنم این مسابقه را دولت لوزان ترتیب داده بود. در اینجا واپسین سوسوی نبوغ خاموش می‌شود. چیزی برجای نمی‌ماند به جز خرده‌بورژوازی ناب.

تا آن‌جا که به نوشته‌های سیاسی و فلسفی پرودون مربوط می‌شود، همه‌ی آنها مانند آثار اقتصادی او، همان خصلت متضاد و دوگانه را نشان می‌دهند. علاوه بر این، در زمانی که سوسیالیست‌های فرانسوی تصور می‌کردند که نشان دادن دین‌داری آنها بر ولتریان‌یسم بورژوازی سده هجدهم و بی‌خدایی سده نوزدهم آلمان تا چه حد برتری دارد، حملات وی به دین، کلیسا و غیره، که ارزش آنها کاملاً محلی و محدود به فرانسه است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. همانطور که پتر کبیر بربریت روسیه را با بربریت شکست داد، پرودون تمام تلاش خود را کرد تا عبارت‌پردازی فرانسه را با عبارت‌پردازی شکست دهد.

اثر او درباره‌ی کودتا، که در آن با لویی بناپارت لاس می‌زند و در واقع تلاش می‌کند تا او را برای کارگران فرانسوی قابل پذیرش جلوه دهد، و آخرین اثر او، نوشته‌ای علیه لهستان، که در آن برای شکوه هرچه بیشتر تزار عدم‌اعتمادی احمقانه بیان می‌کند، باید به‌عنوان آثاری توصیف شوند که نه تنها بد، بلکه بی‌اساس هستند اما با دیدگاه خرده‌بورژوازی مطابقت دارند.

پرودون اغلب با روسو مقایسه شده است. هیچ چیز نمی‌تواند اشتباه‌تر از این باشد. او بیشتر شبیه نیکلاس لیگت (Nicolas Liguet) است که نظریه‌ی حقوق مدنی *Théorie des lois civiles* او اتفاقاً کتابی بسیار درخشان است.

پرودون به دیالکتیک تمایل طبیعی داشت. اما از آنجا که او هرگز دیالکتیک علمی را درک نکرد، هرگز از سفسطه‌گری فراتر نرفت. این در واقع با دیدگاه خرده‌بورژوازی او مرتبط است. مانند رومر (Raumer) تاریخدان، خرده‌بورژوازی از یک سو و از سوی دیگر ساخته شده است. این هم درباره‌ی منافع اقتصادی او و از/این‌رو در سیاست،

دیدگاه‌های مذهبی، علمی و هنری او صدق می‌کند. و به همین ترتیب در اخلاقیات، و در همه چیز. او یک تناقض زنده است. علاوه بر این، اگر او همانند پرودون فردی مبتکر باشد، به زودی در می‌یابد که سرگرم شدن با تناقضات خود، و بسته به شرایط، تبدیل آنها به پارادوکس‌هایی برجسته، خودنما، گاهی رسوا و گاهی درخشان هستند. شارلاتانیسم در علم و سازشکاری در سیاست از چنین دیدگاهی تفکیک‌ناپذیر است. تنها یک انگیزه‌ی حاکم باقی می‌ماند، پوچی موضوع، و یگانه پرسشی که برای او، و همه‌ی افراد بیهوده، وجود دارد موفقیت و درخشش لحظه‌ای است. بنابراین، آن حس اخلاقی ساده، که به‌عنوان نمونه، همواره روسو را از مصالحه با قدرتهای موجود بازمی‌داشت، ناپدید می‌شود.

آیندگان شاید آخرین مرحله از رشد فرانسه را این‌گونه خلاصه کنند که لوئی بناپارت، ناپلئون آن و پرودون، روسو-ولتر آن بود. اکنون خود شما باید این مسئولیت را بپذیرید که نقش قضاوت درباره‌ی کسی را که به تازگی مرده است به من تحمیل کردید.

با احترام فراوان،
کارل مارکس

چاپ نخست: *Der Social-Demokrat*. شماره‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸، تاریخ انتشار: ۱، ۳ و ۵ فوریه ۱۸۶۵

تاریخ نگارش: ۲۴ ژانویه ۱۸۶۵

برگرفته از:

Marx, Engels, *Selected Correspondence*, Progress Publishers, Moscow, 1955 [1965, 1975]